

ضرورت خلوت و صحبت در سلوک عرفانی

از دیدگاه مولوی

دکتر کرم عبادی جوکندان^۱

چکیده

در این نوشتار نقش و تأثیر «خلوت و صحبت» در سلوک عرفانی از نگاه عارفان صاحب‌دَل و بویژه مولوی مورد بررسی قرار گرفته، و همچنین به این سؤال اساسی پاسخ داده شده است که در مسیر تعالی انسان، کدامیک از اولویّت‌های بیشتری برخوردارند؟. روش تحقیق کتابخانه‌ای و منابع مورد نظر، متون عرفانی و بخصوص مثنوی مولوی است. نتیجه حاصل بیانگر این است که خلوت و صحبت از لوازم ضروری سلوک عرفانی به شمار می‌روند؛ چرا که خلوت نشینی سبب جوشش حکمت و فرزاندگی از قلب و جاری شدن آن بر زبان، رفع حجاب سالک، فراغت فکر و ذکر و دوری از بدن و صفات نکوهیده می‌گردد و صحبت نیکان با تقویّت اخلاق پسندیده و تزکیه نفس، کشف اسرار و دقایق هستی، بهره‌مندی از انوار قدسی مردان کامل و پیران طریقت، آدمی را به سرعت در مراتب کمال سوق داده و به مدارج عالی می‌رساند؛ و در مقام ترجیح، مولوی صحبت را چنانکه با صالحان باشد بر خلوت ارجح شمرده است.

کلید واژه‌ها:

خلوت، صحبت، سلوک عرفانی، مثنوی، مولوی

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

و صول: ۱۳۹۰/۰۸/۰۸

پذیرش: ۱۳۹۱/۰۱/۱۴

مقدمه

دوستان را در دل رنجها باشد که آن به هیچ دارویی خوش نشود، نه به خفتن، نه به گشتن، و نه به خوردن الا به دیدار دوست که «لِقَاءُ الْخَلِيلِ شِفَاءُ الْعَلِيلِ» (فیه مافیہ: ۲۴۵) طی مراحل سیر و سلوک عرفانی ایجاب می کند که سالکین طریقت اوقاتی را برای تنویر قلوب و صفای باطن و تزکیه نفس به خلوت اختصاص دهند و به فکر و ذکر مشغول گردند تا با رفع حجابها، زمینه مشاهده جمال یار و وصال محبوب فراهم آید. همچنین مصاحبت و همنشینی با مردان کامل و پیران اصل امری لازم و ضروری است تا در پرتو هدایت و عنایت آنان، روح و جانشان مهذب گشته و با سهولت و در اندک زمانی به هدف نهایی و غایت و جودی خود نائل آیند و در مقام ترجیح یکی از آن دو (خلوت یا صحبت)، جناب مولوی ارجحیت را به صحبت داده است؛ زیرا از نظر او، سعادت ابدی در آمیختن با انسانهای کامل است و موجودات ناقص در اثر مجالست و همراهی با آنان به مراتب کمال می رسند و از خوی و خصلت ناپسند رهایی می یابند و احوالشان نیکو می گردد. آیات قرآن کریم و احادیث شریفه، موضوع را مورد توجه خاص قرار داده و در متون کهن و مرجع عرفانی ما نیز جلوه گریها نموده است؛ لذا با توجه به اهمیت مسأله، نگارنده بر آن است که با الهام از دیدگاه عارفان وارسته و بویژه مولوی و مثنوی معنوی او به عنوان متعالی ترین شعر عرفانی، مفاهیم دقیق خلوت و صحبت، فضائل و برکات هر یک و نیز علل ترجیح صحبت بر خلوت را با استفاده از منابع کتابخانه ای، و به روش توصیفی و تحلیلی محتوی، مورد تحقیق و پژوهش قرار دهد:

نارخندان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند
گر تو سنگ صخره و مرمر شوی	چون به صاحب دل رسی، گوهر شوی
(مثنوی، ۱: ۷۲۱ و ۷۲۲)	

ضرورت خلوت و شرایط آن:

خلوت در لغت به معنی انزوا و جای خالی و در اصطلاح متصوفه، محادثه سر است با حق تعالی که گیری را در آن مجالی نباشد و این حقیقت معنی خلوت است. اما صورت خلوت انقطاع از غیر است. (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۵: ۱۵۲)

خلوت بر دو نوع است: یکی خلوت ظاهری که دور از مردم در زاویه خلوت به تنهایی می نشیند تا او را اطلاع بر عالم ملکوت حاصل شود. زیرا حواس ظاهره از کار باز داشته شود و حواس

باطنه به مطالعه آیات ملکوت می پردازد. نوع دوم خلوت باطنی است؛ یعنی آن که باطن سالک در مشاهده اسرار حق باشد و خود در ظاهر با خلق باشد. این نوع از خلوت «خلوت در انجمن» نامیده می شود. (بهادرانی، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

به عقیده نجم رازی، بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین، بر خلق و انقطاع از خلق است، و جمله انبیا و اولیای الهی را در بدایت حال، داد خلوت داده اند، تا به مقصود رسیده اند. (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۲۸۱) و از این جهت است که متصوفه سالک را در مبدأ به خلوت فرموده اند تا در کوره خلوت، نفس او به آتش ریاضت گداخته شود و از آرایش طبیعت صافی گردد. (خرم‌شاهی، ۱۳۷۲: ۱۲۳۶) استاد جوادی آملی نیز خلوت و تنهایی معتدل را از وظایف سالک به شمار می آورد؛ زیرا آرامش که زمینه نیایش و فکر و مراقبت و محاسبه و مانند آن می باشد، وسیله خوبی است که رابطه روح را به نشانه وحدت بیشتر نماید؛ چون از حجاب کثرت رهایی یافته است. (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۱۱)

امام محمد غزالی در فضیلت خلوت بیان مبسوطی دارد که از جمله آنها می توان به فراغت فکر و ذکر اشاره نمود. تفکر و اندیشه در شگفتی‌های آفرینش و در ملکوت آسمان و زمین و شناختن اسرار حق تعالی در دنیا و آخرت، بزرگترین عبادت است و از آن بزرگ تر این است که همه وجودش را به ذکر حق تعالی بدهد تا از هر چه جز وی است بی خبر شود و از خود نیز بی خبر شود و جز با حق تعالی نماند و این جز با خلوت راست نیاید؛ و دیگر آنکه از شرّ مردمان خلاص یابد، چون تا وقتی که در میان خلق باشد، از رنج غیبت و گمان بد، ریا و نفاق، طمع، همنشینی با اهل غفلت، اهل دنیا و حریص در امان نباشد. (غزالی، ۱۳۵۲: ۳۴۲)

هرچند که به قول عزالدین محمود کاشانی در مصباح الهدایه، خلوت از مستحدثات تصوف است ولی از جمله مستحسنان طریقت بشمار می رفت، و تنها راه مجاهدت و ریاضات نفس سالک مقیم در سلوک بود؛ چه سالکی که طریق سلوک را بر راه صحبت ترجیح می نهاد، ناگزیر بود که با به جا آوردن یک سلسله ریاضت های شاق از عقبات صعب سلوک گذر نماید و مقامات و احوال را یکی پس از دیگری طی نماید، و از درجه مبتدی به اوسط و سپس به مرحله متتهیان که نهایت میدان مردان خدا بود برسد، تا اوصاف بشریت از او زایل شود و متصف به صفات الهی گردد که غرض و غایت و تنها هدف اساسی این مکتب است.

ولی طریقت نقشبندیه منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۹۱۱-۷۱۷)، خلوت گزینی را با شعار «خلوت در انجمن» طرد کرده است. مشایخ این سلسله به پیروی از رسول اکرم (ص) و با سر مشق گرفتن از آیه شریفه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» = آنان (مؤمنین)، مردانی هستند که تجارت و بیع آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد. (نور، آیه ۴۶) همواره خود را به کاری مشغول داشتند و از طریق کسب حلال معیشت می‌کردند. (بهادرانی، ۱۳۸۵: ۱۰۳) و گفته‌اند عارف آن است که در میان مردم زندگی کند و به کسب و کار و دیگر اشتغالات عالم کثرت پردازد و لحظه‌ای از حق غافل نباشد. زیرا اشتغال به دنیا اگر روی در حق داشته باشد خود عین بقاست:

دنیا همگی عقباست اندر نظر عارف دنیات چو عقبا شد دنیات مبارک باد

(دیوان شمس به نقل از الهی قمشه ای، ۱۳۸۲: ۲۶۸)

به نظر می‌رسد در عصر حاضر که زندگی بشر به شدت اجتماعی شده و خلوت نشینی به سبک گذشته را امری دشوار و تا حدی نامقبول ساخته، شعار «خلوت در انجمن» راهکار مناسبی برای پویندگان طریقت باشد.

در طریقت تصوف مولانا، اصل صحبت است، خلوت نشینی، چله داری و ریاضت چندان مورد نظر نبوده است. چه به عقیده او خلوت وقتی لازم است که مصاحب کامل و شیخ مجربی به دست نیاید، و سالک مجبور شود که برای تمرکز حواس و رسیدن به صفای دل خلوت کند. اما خود مولانا قبل از برخورد با شمس تبریزی، هنگامی که تحت ارشاد سید محقق ترمذی قرار داشت به اشارت و راهنمایی شیخ خود خلوت گزید و خودش نیز گاهی مریدانی را که اصرار به خلوت گزینی داشتند به خلوت می‌فرستاد. (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۵: ۱۶۹ و ۱۷۱)

خلوت نشینی شرایطی دارد و سالک باید در خلوت، بعد از اخلاص نیت و انابت و دوام اشتغال به حق، هفت شرط دیگر را نیز رعایت نماید:

۱- دوام وضو: سعی کند که پیوسته با وضو باشد تا نور طهارت ظاهر، در باطن منعکس گردد و مدد انوار دل شود.

۲- دوام صوم: لازم است پیوسته روزه باشد تا برکت سنت، اوقات او را شامل گردد.

۳- **قَلَّتْ طَعَامٌ**: سعی کند هر روز مقداری از طعام خود بکاهد، تا آنجا که بتواند به لقمه‌ای اکتفا نماید.

۴- **قَلَّتْ مَنَامٌ**: تا آنجا که می‌تواند نخوابد و اوقات خود را مستغرق عبادت کند.

۵- **قَلَّتْ کَلَامٌ**: باید زبان خود را همواره از گفتگو با خلق باز دارد؛ زیرا راه نجات و سلامت از آفات سخن که بسیار است، جز خاموشی و سکوت نیست.

۶- **نَفَى خَوَاطِرٌ**: باید پیوسته جمله‌خواطر را به قوت ذکر و اشتغال دل به مطالعه نظر الهی به ظاهر و باطن خود دفع می‌کند.

۷- **دوام عمل**: باید پیوسته ظاهر و باطن خود را به کسوت عبادت و عبودیت آراسته نماید. (ر.ک: مصباح الهدایه: ۱۲۲-۱۲۰)

خلوت کامل

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا خلوت کامل امکان دارد؟ این همان بحثی است که سنایی در حدیقه مطرح کرده: زاهدی که بالای کوه صومعه ساخت و وقتی از او می‌پرسند که آیا توانستی از دست نفس رهایی یابی گفت:

گفت زاهد که نفس دوخته‌اند	در من وزی ویم فروخته‌اند
گفت دانا که پس نکردی هیچ	بیهوده راه زاهدان مپسج

(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۲۲)

مولوی نیز در دفتر دوم آنجا که به صحبت دعوت می‌کند به این سؤال مستتر پاسخ می‌دهد که:

چون زتنهایی تو نومیدی شوی	زیر سایه یار، خورشیدی شوی
آنکه در خلوت نظر بر دوخته است	آخر آن را هم زیار آموخته است

(مثنوی، ۲۲/۲ و ۲۴)

با این اوصاف انسان نمی‌تواند به طور کامل از دست نفس رها شود، ولی این توانایی را دارد که با ریاضت و مجاهدت و در پرتو انوار قدسی اولیای الهی و پیران طریقت، عنان نفس را در اختیار و کنترل خود در آورد، همچنانکه خلوت نشینی را نیز در اثر تعلیمات و مصاحبت با

آنان فرا گرفته است؛ بنا براین به نظر می رسد خلوت کامل امکان پذیر نباشد و همچنین به نظر نمی آید هدف از خلوت نشینی، خلوت کامل باشد؛ چرا که تنهایی مطلق بنا بر فطرت آدمی، نه شدنی است و نه مطلوب و او در نهانخانه وجود خویش همواره در جستجوی گمشده ای است، تا در مؤانست و مجالست با او آرام بگیرد که «لقاء الخلیل شفاء العلیل». به همین جهت، همان طوری که عزیزالدین نسفی هم در کتاب الانسان الکامل خود آورده، مقصود و مراد از «این همه ریاضات و مجاهدات بسیارواین همه آداب و شرایط بی شمار آن است که سالک شایسته صحبت دانا گردد، که سالک چون شایسته به صحبت دانا گشت، کار سالک تمام شد.» (نسفی، ۱۳۷۵: ۷۸)

البته مقصود نهایی از خلوت و صحبت این است که سالک بکلی از ما سوی الله منقطع شده و شایسته مصاحبت و همنشینی با دانای دانیان؛ یعنی حضرت حق جل جلاله گردد و به وصال محبوب نائل آید که غایت وجودی اوست، چنانچه شیخ محیی الدین ابن عربی - مبتکر نظریه وحدت وجود - با وجود بهره مندی از آسایش و نعمت و برخورداری از احترام و عزت و پرداختن به عبادت و ریاضت و زهد و ذکر و آمیزش با ارباب طریقت و نشر معارف عارفان و نگارش احوال صوفیان، گاهی از مردم کناره می گیرد، از شهر بیرون می رود، سر به صحرا می گذارد تا در خلوت صحرا به گونه ای دیگر به ذکر و فکر پردازد و به عبارت خودش از خلق می برد تا جز خالق همدم و همنشینی نداشته باشد. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۹۱)

ضرورت صحبت و آداب آن:

صحبت در لغت به معنی دوستی، آمیزش، رفاقت، نشست و برخاست، همنشینی و مجالست، (لغت نامه دهخدا) و در عرفان، جمعیت و پیوند یافتن و نیز از خوی و سیرت یکدیگر فرا گرفتن است. (جام زهده پیل، ۱۳۶۸: ۱۲۲)

یکی از مهم ترین عوامل و اسباب نیل به سعادت و کمال انسانی که مورد عنایت اهل معرفت، خاصه انبیا و اولیای الهی بوده، مجالست و مصاحبت با صالحان است و متأسفانه غالب جوامع بشری در عصر حاضر که با بحران اخلاقی مواجه اند، از توجه جدی به این امر مهم

غافل مانده‌اند و این درحالی است که قرآن کریم در آیات بسیاری، ضرورت صحبت را مورد تأکید قرار داده و از آن جمله است، آیه ۱۱۹ سوره مبارکه توبه که مؤمنان را به تقوای حق تعالی و همنشینی با نیکان و راستگویان دعوت می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین» و به عقیده صوفیه، احادیث شریفه در بیان ضرورت صحبت تا آنجا پیش رفته‌اند که مصاحبت با اولیای نیکبخت را در واقع همنشینی با حضرت حق دانسته‌اند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ».

کو به پهلوی سعیدی بُرد رخت

پس جلیس الله گشت آن نیکبخت

(فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۹۸)

با توجه به این نقش و تأثیر بنیادی است که غالب بزرگان صوفیه، طی مراحل سیر و سلوک عرفانی را بدون مصاحبت و راهنمایی پیران طریقت توصیه نموده و آن را خطرناک و موجب گمراهی دانسته‌اند:

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

قطع این مرحله بی همهی خضر مکن

(حافظ، ۱۳۷۱: ۶۶۶)

نگاهی گذرا به شرح حال بزرگان عرفان و تصوف، عمق این تأثیر را به خوبی نشان می‌دهد، و در این رابطه زندگی محیی‌الدین ابن عربی، شاهد مناسبی است بر این مدعا: شیخ محیی‌الدین ابن عربی، مشهور به «الشیخ الاکبر»، صوفی، فقیه و عارف فاضل به راستی از شگفتی‌های تبار انسانی، از نوادر ایام و غنائم اعصار است و در میان سالکان طریقت و جویندگان حقیقت و شایقان به زهد و خلوت یگانه است که بدون شک در تاریخ زهد و تصوف و عرفان اسلامی کسی در فزونی دانش، وسعت اطلاعات، کثرت اساتید و مشایخ و تعداد تألیفات و تصنیفات به پایه و مایه وی نمی‌رسد. او در هرزمان و مکانی که از وجود و حضور استادی آگاهی یافته با ذوق و شوق به سوی شتافته است. در اثر این تلاش و تکاپو است که موفق شده است تا محضر استادان عالی مقامی را درک کند و با مشایخ و نیکان بسیاری ملاقات نماید و از برکات انفاستان بهره مند گردد. (جهانگیری، ۱۳۷۵: ۹۷۰۹۸)

پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری نیز از مصاحبت مادری مهربان و نیک سیرت برخوردار بوده؛ چنانکه گوید: «به شب در چراغ حدیث نوشتمی. فراغت نان خوردن نبود. مادر من نان پاره لقمه کرده بودی و در دهان من نهادی در میان نوشتن.» (جامی، ۱۳۷۵: ۳۳۸) همچنین او با مشایخ و پیران بسیاری از جمله شیخ ابوالحسن خرقانی ملاقات نموده و در اثر مصاحبت و مجالست با او از وجود مجازی خود رسته و به حق پیوسته است. وی در آثار به یاد ماندنی خود، این دیدار تاریخی با مراد و مرشد خویش را به زیبایی و نیکویی تمام توصیف نموده: «عبدالله، مردی بود بیابانی، می رفت در طلب زندگانی، رسید به شیخ ابوالحسن خرقانی و یافت چشمه آب زندگانی، چندان بخورد که از خود گشت فانی، نه عبدالله ماند، نه خرقانی. پس چه ماند؟ اگر داری دانی! او گنجی بود نهانی، و کلید آن گنج، در دست ابوالحسن خرقانی.» (تابنده: ۴۳)

و خود مولانا در صحبت شمس تبریزی عارف پر آوازه ایرانی بود که توانست مراحل سیر و سلوک عرفانی را طی نماید و به کمال شایسته خود برسد. صحبت شمس و عطار و سنایی تأثیر شگرفی در شعر مولانا گذاشت. مثنوی ساده ترین و پر مایه ترین شعر مولانا، که در عین حال متعالی ترین شعر عرفانی در تمام تاریخ بشمار می آید، سفرنامه روح انسانی است در بازگشت به مبدأ، بازگشت حماسه آمیزی که حکایت و شکایت نی رمز انگیزه آن است. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۵۹)

از جدایی ها ، شکایت می کند	بشنو، این نی، چون حکایت می کند
تا بگویم شرح درد اشتیاق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
باز جوید روزگار وصل خویش	هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
(مثنوی، ۱/۱ و ۳ و ۴)	

واز این جهت است که مولوی توفیق مصاحبت یاران راستین را ارج نهاده و مغتنم می

شمارد:

پس غنیمت دار آن توفیق را چون بیابی صحبت صدیق را

(مثنوی، شرح جامع کریم زمانی، ۷۱۳/۴)

به نظر او بعضی صحبت‌ها چون نسیم بهار وزلال خوشگوار است که نهال پژمرده محبت از آن طراوت می‌گیرد؛ و نوعی دوستی هست که مانند فصل بهار همه جا را آباد می‌کند و محصول فراوان پدید می‌آورد. هرگاه دوستان حقیقی با یکدیگر هم صحبت شوند، اسرار و حقایق بسیاری کشف می‌شود، زیرا پیشانی دوست کانون معرفت است و اسرار دو جهان را برای طالب آشکار می‌سازد:

صحبتی باشد چو فصل نو بهار	زو عمارت‌ها و دخل بی شمار
یار را با یار، چون بنشسته شد	صد هزاران لوح سر دانسته شد
لوح محفوظست پیشانی یار	راز کونینش نماید آشکار

(همان، ۲۶۴۳/۴، ۲۶۴۱/۲۶۴۲-۲۶۴۲)

حکیم سنایی دوستان حقیقی را بهترین سرمایه انسان برای رسیدن به کمالات معنوی و آرامش روحی دانسته و از معجزه روی دوست غافل نیست:

گفت حکیمی که: مفرح بود	آب و می و لحن خوش و بوستان
هست و لیکن نبود نزد عقل	هیچ مفرح چو رخ دوستان

(افراساب پور، ۱۳۸۷: ۳۷)

حافظ شیرین سخن نیز صحبت با دوستان را لذت بخش و فرصت مغتنمی می‌داند که باید آن را گرامی داشت:

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست	وقت گل خوش باد کز وی وقت میخوران خوشست
فرصت شمار جانا کز این دو راهه منزل	چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

(حافظ، ۱۳۷۱: ۶۲)

به لحاظ همین تأثیر ضروری صحبت است که ابویزید بسطامی آن عارف شوریده، ما را به دوستی با دوستان حضرت حق فرا می‌خواند که «اگر نمی‌توانی از دوستان خدا باشی، پس خود را در درون دوستی از آن او جای کن؛ زیرا که هر روز در دل دوستان خود نظر کند، و نام کسی که در قلب دوستش باشد آن را دوست می‌دارد.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۷۴)

شرط بهره‌مندی از برکات و انوار صحبت مراعات ادب و حرمت است و در غیر این صورت هیچگونه فایده‌ای در برنخواهد داشت و لذا بزرگان صوفیه از این امر مهم غافل نبوده و در آثار خود بخشی را به بیان آداب و شرایط صحبت اختصاص داده‌اند و از آن جمله است:

حفظ حرمت پیران و مشایخ، حسن معاشرت با برادران، شفقت ورزیدن با کودکان، ملازمت ایثار، دوری گزیدن از تحقیر دیگران، اخلاص نیت، ترک تکلف، غفلت از لغزش برادران، پوشاندن زشتی‌ها و اظهار خوبی‌ها، مدارا، نصیحت کردن و پذیرش آن، رعایت انصاف، تصدیق وعده، ادای حقوق یاران، رعایت اعتدال در صحبت، یکسان بودن ظاهر و باطن، خوشخویی با خویشاوندان، گشاده رویی با درویشان، ترک غیبت و خیانت، پرهیز از سخن درشت و جواب ناخوش. (ر.ک: کشف‌الاسرارمبیدی، ج: ۲، ۶۲۶، ترجمه رساله قشیریّه: ۵۴، کشف‌المحجوب: ۴۴۱، مصباح‌الهدایه: ۱۷۳-۱۶۸)

علل و اسباب صحبت:

مهم‌ترین علت و سبب مصاحبت و مجالست، سنخیت، تناسب و تجانس است؛ زیرا طبیعت پدیده‌ها به گونه‌ای است که همجنسان خود را به سوی خود جذب می‌نمایند. جناب مولوی هم در مثنوی این موضوع را در قالب چند مثال به خوبی نمایان ساخته و می‌فرماید: همه ذراتی که در زمین و آسمان است مانند کهربا همجنس خود را به سوی خود جذب می‌کند؛ به عنوان مثال، معده با نان سنخیت دارد و جگر با آب. مثال دیگر، چشم در کوچه و بازار می‌گردد و افراد زیبا روی را جذب می‌کند، مغز نیز رایحه دلنواز را از گلزار می‌جوید؛ زیرا حس باصره به رنگ متمایل است، و مغز و بینی بوهای خوش را می‌جوید:

ذره، ذره کاندین آرض و سماست	جنس خود را هر یکی چون کهرباست
معه نان را می‌گشند تا مُسْتَقَر	می‌گشند مر آب را تفّ جگر
چشم، جذّاب بُتان زین کوی‌ها	مغز، جویان از گلستان بوی‌ها
زانکه حس چشم آمد رنگ گش	مغز و بینی می‌گشند بوهای خوش

(مثنوی : ۲۹۰۳/۶ - ۲۹۰۰)

بنابراین هر پدیده خوب، خوب دیگری را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند، و هر پدیده بد نیز همجنس خود را به سوی خود می‌کشد. اهل آتش و دوزخیان، دوزخیان را به خود جلب می‌کنند؛ همین طور اهل نور و هدایت، طالب اهل نورند. پیامبران چون از جنس علّیین آفریده شده‌اند، از این رو جان و دلشان به سوی جهان علّیین پر می‌گشاید :

ناریان مر ناریان را جاذبند
ناریان مر ناریان را طالب‌اند
انبیا چون جنس علیّین بُدند
سوی علیّین جان ودل شدند
(همان: ۸۳/۲، ۶۴۱/۱)

وی همچنین در باره تأثیر گذاری و تأثیر پذیری انسان در قالب تمثیل زیبایی می‌گوید که کودکی بر ناودان شد و خطری جدی او را تهدید می‌کرد. مادرش هر چه تلاش کرد نتوانست او را پایین آورد. در پی چاره کار به نزد امیرالمؤمنین علی(ع) آمد و قصّه باز گفت. امام بفرمود کودک دیگر به بام برند تا آن کودک به هوای این از ناودان به آن سوی برآید:

یک زنی آمد به پیش مرتضی
گفت طفلی را بر آور هم به بام
گوش می خوانم نمی آید به دست
سوی جنس آید سبک زان ناودان
گفت شد بر ناودان طفلی مرا
زن چنان کرد و چو دید آن طفل او
ور هلم ترسم که افتد او به پست
سوی بام آمد زمتن ناودان
تا بیند جنس خود را آن غلام
زان بود جنس بشر پیغمبران
جنس بر جنس است، عاشق، جاودان
زان که جنسیت عجایب جاذبی است
جنس خود، خوش بدو آورد رو
جاذب هر جنس را همجنس دان
تا به جنسیت رهند از ناودان
(مثنوی، به نقل از اعرافی، ۱۳۸۵: ۲۰۲)

وجود نقاط مشترک نیز می‌تواند از علل و اسباب صحبت بشمار رود، چنانکه از زبان فرزانه‌ای دانا نقل شده که گفت: روزی در بیابان زاغی را دیدم که با لکلکی همراه است. شگفت زده شدم و با خود گفتم از چه رو این دو همراه و همدوش یکدیگر شده‌اند؟ به هر حال در اطراف این مسأله به جستجو پرداختم و وقتی نزدیک آن دو رسیدم، دیدم پای هر دو لنگ است:

آن حکیمی گفت: دیدم در تکی
چون شدم نزدیک من حیران و تنگ
می دویدی زاغ با یک، لکلکی
در عجب ماندم، بچُستم حالشان
تا چه قدر مُشترک یابم نشان
خود بدیدم هر دوان بودند لنگ
(مثنوی، شرح زمانی: ۲۱۰۳/۲-۲۱۰۵)

مولوی در مثنوی به نوع دیگری از قرابت و خویشاوندی اشاره می‌کند که از آشنایی و همبستگی دلها حاصل می‌گردد و به عقیده او از هم زبانی، بهتر و والاتر است و بی‌آنکه سخنی گفته شود و اشاره و نوشته‌ای در کار باشد، صدها هزار بیان و گویایی پیدا می‌شود، و هر کس از باطن و نهاد درونی خود برای همدل خود صحبت می‌کند و کشف اسرار می‌نماید:

پس زبان محرمی، خود دیگر است
همدلی از هم زبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایماء و سِجِل
صد هزاران ترجمان خیزد زد
(همان، ۱۲۰۷/۱ و ۱۲۰۸)

پس هر که با نیکان نشیند و مجالست ایشان طلبد، دلیل نیکویی او باشد و هر که با بدان صحبت دارد و موافقت ایشان جوید نشانه بدی اوست. «وَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي.» (کاشفی، ۱۳۷۵:۱۴۱)

قاعده مذکور کاربرد عملی بسیاری داشته، علی‌الخصوص در موضوع مهم خود شناسی، می‌تواند معیار و محک مناسب و قابل اعتمادی باشد؛ زیرا هر کسی به نیکی در می‌یابد که خواهان مصاحبت با چه کسانی هست و همنشینیان خود را نیز به خوبی می‌شناسد و همین طور در معرفی دیگران نیز مفید واقع می‌گردد.

گستره تأثیر صحبت:

تأثیر مصاحبت و همنشینی از چنان شمول و گستره‌ای برخوردار است که از دایره وجود آدمی بسی فراتر می‌رود و حیوانات، گیاهان و حتی پدیده‌های طبیعی را نیز در بر می‌گیرد. طبیعت انسان به گونه‌ای است که به اقتضای طبع و سرشت خود، از خلق و خوی همنشینی متأثر می‌گردد و صفات خوب و بد به طور نهانی از ضمیری به ضمیر دیگر راه پیدا می‌کند.

از قرین بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
(مثنوی، ۲۶۳۶/۵)

هیچ چیز به اندازه صحبت، بر عادت و مقتضیات سرشتی و طبیعی انسان تأثیر گذار نیست و لذا « صحبت علماء زاهد و صالحان و سالکان، احوال را نیکو گرداند به برکت انفاسشان.» (کاشانی، ۱۳۷۲:۴۰) امام محمد غزالی در اهمّیت و فضیلت همنشینی با علمای راه

آخرت می‌گوید: « اگر جایی کسی بود، که بتقوی آراسته بود، و راه علماء سَلَف دارد، و به تعلیم علمی مشغول باشد که در آن تخویف و تحذیر از غرور دنیا باشد، صحبت و مشاهدۀ این کس همه را نافع باشد، تا چه رسد به تعلیم» (غزالی، ۱۳۵۲: ۱۱۹) و از این جهت است که عرفان وارسته، توفیق همنشینی با صالحان را موهبتی ارزشمند دانسته و توصیه نموده‌اند:

جلیس صالح آر روزی بیابی	بگیر از خاک راهش توتیایی
بکش در دیده دل خاک پایش	بیفزا نور ایمان با لقایش
(ذبیحی، ۱۳۸۲: ۱۰۰)	

در مسیر کمال نیز تأثیر همنشین را نباید نادیده گرفت، همنشینی با انسانهای رشدیافته موجب رشد انسان می‌شود و مصاحبت با گمراهان سدّ راه کمال:

صحبت صالح ترا صالح کند	صحبت طالح ترا طالح کند
وای آن زنده که با مرده نشست	مرده گشت و زندگی از وی بجست
(نصری، ۱۳۷۱: ۲۸۴)	

شیخ عطّار نیشابوری آنگونه که تذکره نویسان آورده اند، خود در اثر مصاحبت با درویشی فرزانه دچار تحوّل عمیق روحی گردید و وارد وادی عرفان شد و مراحل سیر و سلوک را یکی پس از دیگری طی نمود، ما را اینگونه پند می‌دهد:

از حضور صالحان، صالح شوی	ور نشینی با بدان، طالح شوی
هر که او با صالحان همدم شود	در حریم خاص حق محرم شود
(عطّار نیشابوری، ۱۳۸۰: ۱۰۵)	

نه تنها صفات آدمی قابل انتقال به یکدیگر است. بلکه حتّی صفات آدمی به حیوانات و جانوران نیز قابل انتقال است؛ چنانچه مثلاً بر اثر تعلیم و تربیت آدمیان، حیوانات نیز آموخته و آرام می‌شوند. طبیعت گیاهان نیز به گونه‌ای است که از صحبت متأثر می‌گردند، چنانچه درخت خودرو نمی‌تواند با درختی که باغبان آن را پرورده باشد برابری کند؛ «میوه بیابانی که خود رسته باشد، هرگز برابر نباشد با میوه بستانی که باغبان او را پرورده باشد. همچنین سالکی که صحبت دانا نیافته باشد، هرگز برابر نباشد با سالکی که صحبت دانا یافته باشد.» (

عزیزالدین نسفی، ۱۳۷۵: ۱۴۰) و به تعبیر مولوی هر درختی که با یار خود یعنی بهار همنشین باشد، از هوای لطیف بهاری سراپا شکفته می‌شود و با برگها و میوه‌ها، آراسته می‌گردد:

آن درختی کو شود با یار جُفت از هوای خوش ز سرتا پا شکُفت

)

(مثنوی: ۳۴/۲)

همانطوری که بیان گردید، پدیده های طبیعی هم از این قاعده مستثنی نیستند، چنانچه پشم در مجاورت عاقل به فرشی با نقش و نگار و خاک تیره به سرایی زیبا تبدیل می‌یابد. (بلخی، ۱۳۷۲: ۱۳۱) و روغن کنجد بر اثر مصاحبت با گل معطر شود. حتی خاک گور انسان شریف، شرافت می‌یابد، بطوری که عزیزان صاحب‌دل بر خاک او دست و صورت می‌سایند و بدان تبرک می‌جویند و آن خاک را همچون سُرْمه بر چشم می‌کشند. خاک مرده بر اثر همنشینی و همراهی فصل بهار، شکوفه های رنگارنگ بی شماری پیدا می‌کند و از نزدیکی و همنشینی خاک با باران، میوه‌ها، سبزه‌ها می‌دهد و از مصاحبت و همنشینی سبزه‌ها با انسان، شادمانی و نشاط و شادابی پدید می‌آید و از نزدیکی شادابی با روح، نیکی و احسان پدید می‌آید.

در پی خُوباش و با خو خوش نشین	خُوپذیری روغنِ گل را بین
خاک گور از مَرَد هم یابد شرف	تا نهد بر گور او دل، روی و کف
خاک از همسایگی جسم پاک	چون مشرف آمد و اقبال ناک
خاک او هم سیرتِ جان می شود	سُرْمه چشمِ عزیزان می شود
کم زخاکی؟ چونکه خاکی یار یافت	از بهاری صد هزار انوار یافت
وز قَرانِ خاک با باران ها	میوه ها و سبزه و ریحان ها
وز قَرانِ سبزه ها با آدمی	دلخوشی و بی غمی و خرّمی
وز قَرانِ خرّمی با جان ما	می بزاید خوبی و احسان ما

(مثنوی: ۳۰۱۱/۶-۲-۳۰۷، ۳۳/۳۰۷ و ۱۰۹۴-۱۰۹۶)

وقتی که نان جامد و فاقد روح، با انسان همدم و همنشین شود، یعنی توسط او خورده شود، نان جان می‌گیرد و حتی عین جان می‌شود، و همین‌که هیضم فاقد نور، همنشین و همدم آتش شود، تیرگی آن از میان می‌رود و یکسره نور می‌شود. همین طور وقتی انسانی پریشان

حال و پژمرده روح با انسانی کامل و مرشدی فاضل همصحبت و همدم شود، پژمردگی او از میان می‌رود و به نشاط و نورانیت روحی می‌رسد؛ بنابراین این شایسته است که انسان با نیکان درآمیزد، تا صفات نیک آنان در او اثر نموده و خلق و خوی او به نیکی استحاله گردد:

نان مرده چون حریف جان شود زنده گردد نان و عین آن شود
 همیزم تیره حریف نار شد تیرگی رفت، و همه انوار شد
 (همان، ۱۳۴۲/۲ و ۱۳۴۳)

خلوت یا صحبت:

با وجود اهمیت خلوت و صحبت در سلوک عرفانی، در مقام ترجیح یکی از آن دو بر دیگری، در مثنوی و دیگر آثار مولانا، بهترین راه برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و مصاحبت با مردان کامل و همنشینی با اولیاء است، چه صحبت کاملاً اثری خاص در نفس و روح انسان می‌گذارد، و دم گرم پیران طریقت که از همه امور آشکار و نهان طریقت آگاهند در نفس مستعد سالک سخت متأثر است و بهترین دلیل و راهنمای مرید است. مصاحبت با اولیاء چون همنشینی با خداست؛ چه آنان را دم رحمانی است و هرکه از آن برخوردار گردد حیاتی نوین یابد و به زندگانی جاوید رسد. از شمس تبریزی نقل شده است که: «خوشی در جمعیت یاران است، پهلوی همدیگر می‌افتند، می‌تازند و جمال می‌نمایند.» (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۷: ۱۲۲)

مولوی اگر چه به جهت فواید انکار ناپذیری که در خلوت هست، خاصه از جهت صفای دل، که در خلوت حاصل می‌آید- زانکه در خلوت صفاهای دل است- (کاشفی ۱۳۷۵: ۲۲۰) قطع صحبت را در مواردی تجویز می‌کند، اما اجتناب از همه خلق را که استمرار در خلوت ممکن است بدان منجر گردد، روا نمی‌دارد. فایده خلوت هم نکته‌ای است که سالک آن را از طریق التزام صحبت درک می‌کند: (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۹)

آنکه بر خلوت نظر بر دوخته است آخر آن را هم ز یار آموخته است
 (مثنوی: ۲۴/۲)

سالکی که بطور فردی سلوک می‌کند و راه را با خوشی و نشاط می‌نوردد اگر به همراهی رفیقان باشد، آن راه را با نشاط‌تر طی خواهد کرد:

آنکه تنها در رهی او خوش رود با رفیقان سیر او صد تو شود
 آنکه تنها خوش رود اندر رصد با رفیقان بی گمان خوشتر رود
 (همان، ۵۱۲/۶ و ۵۱۷)

وقتی سالک صادق، مصاحب یاران همدل و رفیقان طریق شود، به کمال عالی خود می رسد؛ چنانکه هر شیء جامدی که به عالم نباتی بگراید در درخت آن نبات، دارای حیات می شود؛ مانند خاک که تبدیل به گل و ریحان می شود و هر گیاهی که به جان روی می آورد مانند خضرا از چشمه آب حیات می نوشد و زندگانی می یابد و همین طور هرانسانی که به حضرت معشوق روی آورد، به خلود و جاودانگی رسد:

هر جمادی که کند رو در نبات از درخت بخت او روید حیات
 هر نباتی کان به جان رو آورد خضروار از چشمه حیوان خورد
 باز، جان چون رو سوی جانان نهد رخت را در عمر بی پایان نهد
 (همان، ۱۲۶-۱۲۸)

مجالست و مصاحبت با انسانهای عاقل و کامل چون کیمیایی است که مس وجود سالک را به زر مبدل می سازد؛ لذا مولوی توصیه می نماید، چنانچه عقل کامل نداری، خود را در پناه سخنان حیات بخش عاقلی تسلیم کن و مصاحب او باش و در صورت داشتن عقل معاش نیز صلاح در این است که مصاحب و همنشین انسان عاقل و کاملی باشی و با او مشورت نمایی؛ زیرا هرگاه عقلی با عقل دیگر همراه شود، قدرت راهنمایی و راهبری آنها دو چندان می شود و روشنگری و نور آنها فزونی می گیرد. در نتیجه، به مدد راهنمایی آنها راه سلوک آشکار می گردد:

همنشینی مقبلان چون کیمیاست چون نظرشان کیمیایی، خود کجاست؟
 عقل کامل نیست، خود را مُرده کن در پناه عاقلی زنده سُخُن
 و رچه عقلت هست، با عقل دگر یار باش و مشورت کن ای پدر
 عقل با عقل دگر دو تا شود نور افزون گشت و ره، پیدا شود

(همان، ۱/۴، ۲۶۸۷/۲۷۵ و ۲۶۳/۲۶)

موجودات ناقص در اثر مجالست و همراهی با کاملان، کمال می‌یابند و به مراتب بالاتری می‌رسند؛ چنانکه وقتی سیل به دریا رسد، دیگر وجود جزئی خود را از دست می‌دهد و دریا می‌شود، و دانه گیاه هم وقتی به کشتزار برسد کشت می‌گردد. همین‌طور، اگر نان جامد توسط جاننداری خورده شود و جزء وجود او گردید، این نان فاقد حیات به مرتبه حیات و هوشیاری ارتقاء می‌یابد، و همین‌که موم و هیزم در کام آتش قرار گرفت و در وجود آن، فانی شد و سوخت، بر اثر این اتصال و پیوستگی به آتش، ذات تیره و تارش به نور مبدل می‌شود؛ همین‌طور، سنگ سُرْمه در اثر مصاحبت با چشم، نیروی بینایی را در آدمی می‌افزاید و روشنی زیادی به آن می‌بخشد؛ بنابراین انسان نیکبخت کسی است که از وجود مجازی خود رسته و به وجود زنده‌ای پیوسته باشد، و کسی که با اولیای نیکبخت حشر و نشر کند در واقع با حضرت حق همنشین شده است:

سیل چون آمد به دریا، بحر گشت	دانه چون آمد به مزرع، گشت کشت
چون تعلق یافت نان با جانور	نان مُرده زنده گشت و با خبر
موم و هیزم، چون فدای نار شد	ذات ظلمانی، او انوار شد
سنگ سُرْمه، چونکه شد در دیدگان	گشت بینایی، شد آنجا دیدبان
ای خنک آن مرد کز خود رسته شد	در وجود زنده پیوسته شد
پس جلیس الله گشت آن نیکبخت	کو به پهلوی سعیدی بُرد رخت

(همان، ۱/۱۵۳۱-۶، ۱۳۰۲/۱۵۳۶)

البته عارفان صاحب‌دل ضمن بیان فضائل همنشینی با نیکان، دوری از بدان و ناپاکان را نیز مورد توجه و عنایت قرار داده‌اند؛ چنانکه امام جعفر صادق (ع) از مصاحبت با دروغگو، احمق، بخیل، بد دل و فاسق منع فرموده‌اند.

غزالی در احیاء علوم الدین مردمان را از جهت گوناگونی به درخت مثال می‌زند، بعضی هم میوه شیرین دارند و هم سایه، و بعضی نه سایه دارند و نه میوه و این نتیجه را می‌گیرد، کسی که همانند درخت بی‌ثمر باشد و هیچ فایده دنیایی و اخروی نداشته باشد، سزاوار دوستی و مصاحبت نیست. (غزالی، ۱۳۷۶، ربع: دوم: ۳۷۷-۳۷۶)

حافظ شیرازی، دوری از مصاحبت ناجنس و یار بدخوی را اکسیر نیکبختی و اولین اندرز پیر را به سالکین طریقت، پرهیز از همصحبت ناسازگار عنوان می نماید که معاشرت اثر بخش است:

بیاموزمت کیمیای سعادت ز همصحبتِ بد جدایی جدایی
نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرفست که از مصاحبِ ناجنس احتراز کنی
(حافظ، ۱۳۷۱: ۶۷۴، ۳۳۰)

سخن پیر طریقت خواجه عبدالله انصاری نیز در این رابطه خواندنی است: یار باش بار مباح، گُل باش و خار مباح، یار نیک به از کار نیک، یار بد بدتر از مار بد. (انصاری، ۱۳۷۲: ۵۲۷) مولوی نیز مار بد را از دوست بد، بهتر دانسته است؛ زیرا به عقیدهٔ او مار بد، جان مار گزیده را می ستاند، اما دوست بد انسان را به سوی آتش جاودان و پا برجا می کشاند. وی در بیان نکوهش مصاحبت و مجالست با بدان، اضافه می نماید: وقتی که همنشین بد بر تو سایه افکند و تو را تحت تأثیر قرار دهد، آن بی مایه، یعنی همنشین فاقد کمالات معنوی، مایه های معنوی تو را می دزدد و تو را فاقد کمال می کند. حتی اگر عقل نیرومندی هم داشته باشی باز رفیق بد، چشم تدبیرت را کور می کند؛ بنا براین هرکس که با مردم ناراست و تبه کار، مصاحبت و دم ساز شود، عقلش تباہ می گردد و حیران و مدهوش می ماند. از این روست که حضرت مولی الموحّدین علی (ع) می فرماید: «جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ، وَجَلِيسُ الشَّرِّ نِقْمَةٌ»، همنشین خوب، نعمت است، و همنشین بد عذاب. (غررالحکم، ۲۷۷۴، به نقل از شرح جامع مثنوی معنوی دفتر پنجم، ص ۷۲۶).

مارِ بدِ جانی ستاند از سلیم یارِ بدِ آرد سویِ نارِ مُقیم
چونکه او افکند بر تو سایه را دزدد آن بی مایه از تو مایه را
هر که با ناراستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد
(همان: ۲۶۳۵/۵ و ۲۶۳۷، ۱۲۳)

و سرانجام اینکه مولانا از دست دوستِ ناباب فریاد خود را بلند کرده و از همنشینی با بدان و اغیار چون صاحبان اخلاق ناستوده و بی ادب، افراد فرومایه و فاسد، دوستان دنیایی و ناهل و نادان و... بر حذر می دارد ولی مصاحبت با یاران محبوب و صالحان، چون صاحبان اخلاق نیکو و با ادب،

دوستان حقیقی و راستین، پارسایان و مناجاتیان، خردمندان و فرزندگان، یاران همدل و رفیقان طریق، عارفان صاحب‌دل و... را موهبتی بزرگ دانسته و به مجالست و همنشینی با آنان فرا می‌خواند:

ای فغان از یارِ ناجنس، ای فغان
 همنشین نیک جوید، ای مهان
 خلوت از اغیار باید، نی ز یار
 پوستین بهر دی آمد، نی بهار
 (همان، ۲۹۵۰/۴، ۲۵/۲)

البته مقصود نهایی و غایت مصاحبت، از دیدگاه مولوی این است که سالک شایستهٔ مصاحبت با خدای تعالی گردد و به وصال حضرت دوست نائل آید و در این مرحله است که سالک درمی‌یابد که منشأ و منبع همهٔ زیبایی‌ها و کمالات و عظمت‌ها و بزرگی‌ها اوست و از همه چیز جز حق، بکلی انقطاع می‌یابد و ترک ما سوی می‌کند. بعنوان مثال همین‌که عاشق به معشوق پیوست و با او همنشین گشت، دیگر به واسطه‌ها نیازی ندارد و طبعاً باید آنها را کنار بگذارد:

چونکه با معشوق گشتی همنشین
 دفع کن دل‌الگان را بعد از این
 (همان، ۲۰۶۸/۴)

وسخن پایانی کلام شیرین و دلنشین شیخ ابوالحسن خرقانی: «صحبت با خدای کنید، با خلق مکنید که دیدنی خداست و دوست داشتنی خداست و آن کس که به وی نازید خداست و گفتنی خداست و شنودنی خداست. (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۳۴۱) با اینکه سخن به پایان رسید ولی دریغم آمد از اینکه گوش جان نسپاریم به پند نیکوی عزیزالدین نسفی در مقام نصیحت به سالکان طریقت: «ای درویش! صحبت با نیکان دار و با بدان مدار که هر که هر چه یافت از نیکی، از صحبت نیکان یافت، و هر که هر چه یافت از بدی، از صحبت بدان یافت، و اگر می‌خواهی که آدمی نیک و آدمی بد را بشناسی، بدان که آدمی نیک آن است که راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بود، آدمی بد آن است که راست گفتار و راست کردار نباشد، و بد اخلاق و آزار رسان بود.» (نسفی، ۱۳۷۵: ۲۷۴)

نتیجه گیری

نتیجه سخن اینکه هم می توان از فضائل خلوت سود جست و هم از مواهب و برکات مصاحبت و همنشینی با نیکان و صالحان بهره مند شد؛ به این معنی که برای رهایی از شرّ مردمان بد و دوری از گناهانی چون غیبت و ریا و نفاق و فراهم آوردن زمینه های فکر و ذکر و مراقبه و محاسبه و مانند آن و گشایش باب مکاشفه و مشاهده، اوقاتی را به خلوت اختصاص داد و برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس، کشف اسرار و دقایق هستی، تقویت اخلاق نیکو و پسندیده، بهره مندی از انوار قدسی مردان کامل و پیران طریقت و طی مراحل سیر و سلوک عرفانی در پرتو عنایات آنان، به صحبت پرداخت. مولانا در مقام ترجیح، صحبت را در صورتی که با صالحان و نیکان باشد ارجح شمرده است.

Archive of SID

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- اعرافی، علیرضا، (۱۳۸۵)، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، تهران، انتشارات سمت، چاپ دوم.
- ۳- افراسیاب پور، علی اکبر، (۱۳۸۷)، «عرفان سنایی»، فصلنامه تخصصی عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، شماره هیجدهم، سال پنجم.
- ۴- الهی قمشه ای، حسین، (۱۳۸۲)، مقالات، تهران، انتشارات روزنه، چاپ دهم.
- ۵- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۷۲)، مجموعه رسائل محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات طوس.
- ۶- بلخی (رومی)، محمد، (۱۳۷۲)، مقالات مولانا (فیه مافیه)، ویرایش متن جعفر مدرّس صادقی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
- ۷- بهادرانی، رؤیا، (۱۳۸۵)، «انعکاس رگه های اعتقادات طریقت نقشبندیه در هفت اورنگ جامی»، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، شماره پنجم، سال دوم.
- ۸- تابنده گنابادی، (بی تا)، رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، تهران، انتشارات صالح، چاپ چهارم.
- ۹- جام زنده پیل، احمد، (۱۳۶۸)، انس التائبین، تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل، تهران، انتشارات.
- ۱۰- جامی، نور الدین عبدالرحمان، (۱۳۷۵)، نفعات الانس من حضرات القدس، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم.

- ۱۱- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۲)، تحریر تمهید القواعد، الزهراء، تهران، چاپ اول.
- ۱۲- جهانگیری، محسن، (۱۳۷۵)، محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۱۳- خرمشاهی، بهاءالدین، (۱۳۷۲)، حافظ نامه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۴- خواجه حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد، (۱۳۷۱)، دیوان غزلیات، بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دهم.
- ۱۵- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، (۱۳۶۵)، تهران، ناشر مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- ۱۶- ذبیحی، سید عثمان، (۱۳۸۲)، قطراتی از ژاله‌های لاله خزر، تهران، نشر احسان، چاپ اول.
- ۱۷- رازی، نجم، (۱۳۷۱)، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- _____، (۱۳۸۳)، سرنی، تهران، انتشارات علمی چاپ دهم.
- ۲۰- زمانی، کریم، (۱۳۷۸)، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ هشتم.
- ۲۱- سنایی غزنوی، ابو مجد مجدود ابن آدم، (۱۳۷۴)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۲- عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۸۰)، پندنامه، به تصحیح و تحشیه سیل وستر دوساسی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم.
- ۲۳- _____، (۱۳۷۲)، تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوآر، چاپ هفتم.

- ۲۴- غزالی، ابو حامد، (۱۳۷۶)، احیاء علوم الدین، بکوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۵- _____، (۱۳۵۲)، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی.
- ۲۶- غزالی، شیخ احمد، (۱۳۷۶)، مجالس سبعة، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۷- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قشیریّه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۲۸- _____، (۱۳۷۰)، احادیث مثنوی، تهران، امیر کبیر چاپ پنجم.
- ۲۹- کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۸۲)، مصباح الهدایه، تهران، انتشارات زوآر، چاپ اول.
- ۳۰- کاشانی، عبد الرزاق، (۱۳۷۲)، شرح منازل السائرین، تحقیق محسن بیدار، تهران، انتشارات بیدار.
- ۳۱- کاشفی، مولانا محمد حسین، (۱۳۷۵)، لبّ لباب مثنوی، به اهتمام و تصحیح حاج نصرالله تقوی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- ۳۲- گوهرین، سید صادق، (۱۳۷۶)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، انتشارات زوآر، چاپ اول.
- ۳۳- مولوی، مولانا جلال الدین محمد، (۱۳۸۷)، فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم.
- ۳۴- مبدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار، باهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.

۳۵- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۷۵)، کتاب الانسان الكامل، تصحیح ماریژان موله، تهران، انتشارات کتابخانه طهور، چاپ چهارم.

۳۶- نصری، عبدالله، (۱۳۷۱)، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

۳۷- هجویری، علی، (۱۳۷۳)، کشف المحجوب، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، انتشارات کتابخانه منوچهری، چاپ دوم.

Archive of SID